لفعله سر حکمت بعض زفعله مردم ازار حکمت یکی را گفتند عالم بی عمل را بچه مانند ای بای شان به کفت بزنبور
بی عسل فان العمل نتیجة العلم فالعالم الذی لیس له عمل کنخل بلا عسل بیت زنبور درشت بی مروت را گوی امر بار بی چو عسل
نمی دهی نیش مزن فالعالم الذی لا یعمل العمل الصالح قبیح والعالم الذی لا یعمل الطاعة بل یعمل المعصیة اقبح منه اللهم
انا نعوذ بک من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا حکمت مرد بی مروت زنست فان المروة من الرجولیة و زاهد با
طمع ره زن ای قاطع الطریق حکمت ای نیاموس ای العفیف لا للحق کرده جامه سپید و طاهر الزینة لباس بهر پندار خلق
ای لاجل حسن ظنهم فیه لقوله کرده نامه سیاه ای کتاب اعماله اسود لاعماله السوء حکمت بیت دست کوتاه باید از دنیا
بان یضبطها عنها ولا یمدها الیها آستین چه دراز و چه کوتاه ای کون الکم طویلا او قصیرا سیان و فی بعض نسخ
المتن الموزون اورد بدل لفظ چه فی الموضعین لفظ خواه بالالف بعد الواو حکمت دو کس را حسرت از دل برد
نرود ای لا یخرج و پای تغابن از گل بکسر الکاف الفارسیة بر نیاید بینهما بقوله یکی تاجری بیاء الوحدة کشتی بالکاف
العربی والیاء الاصلیة شکسته و ضایع ماله و دوم وارثی با قلندران نشسته فانه یلزم اتلاف مال قطعه
پیش درویشان بود خونت مباح جزاء الشرط گر نباشد در میان مالت سبیل و مبذول یا حرف عطف هنا بمعنی او مرو
با یار ازرق پیرهن ای لا تصاحب من قمیصه ازرق یا بکش امر من کشیدن بر خان ● مان قد مر بیانه فی الباب السادس
انگشت نیل بکش ای الشئون صنع معروف یقال له بالترکی جوجه ● والمعنی ان المراد انه لا تصاحب الفقراء وان صاحبتهم اجعل
لونک کلونهم و حالک کحالهم و فی بعض المراد قال و فی عادة السلف انهم یجعلون به علامة علی باب المیت لیدل
علی ماتم ولخوه یا مکن با پیلبانان دوستی بالیاء المصدری یا بنا کن خانه در خورد پیل لفظ در خورد کلمة
واحدة بمعنی لائق حکمت خلعت سلطان کرچه عزیزست جامه خلقان بضم الخاء علی وزن عثمان جمع خلق
بفتحتین بعزت تر ای اعز منه و خوان بزرگان اگر چه لذیذست و لقمه خرده انبان بفتح الهمزة و سکون النون

والباء الموحدة

والباء الموحدة بمعنی لباب بلذت تر ای الذ منه بیت سرکه لغة مشترکة بین الفارسیة والترکیة مبتدأ از دست رنج
بالسکون فی الاصل والمجموع اسم للکسب و تحصیل باستعمال الید و اضیف هنا الی قوله خویش و تره بمعنی البقل مطلقا
عطف علی المبتدأ بهتر خبر للمبتدأ از نان ده خدای هذا ایضا کلمة واحدة بمعنی صاحب قریة و بره بتخفیف الراء
ولد الغنم وهو عطف علی قوله نان و معنی البیت بالترکی سرکه کند والی امکندن دخی تره بکدر کوی کتخدانک اکمکندن
قوزی سندن حکمت خلاف ای صواب نقض عهد اولی الالباب قد مر بیانه داروی الدوا ای بضم الکاف
ای من غیر علم بالمرض نفسا خوردن ادفعه یکو ضار اقل فاتلا و راه نادیده ای الطریق الذی لم یر بی کاروان رفتن
عطف جملة علی جملة از امام مرشد محمد غزالی بتشدید الزاء نسبة الی الغزال علی عادة اهل خوارزم و جرجان فانهم ینسبون
الی القصار القصاری والی العطار فیقال العطاری و قیل ان الزاء مخففة نسبة الی الغزالة ذهب بالتخفیف قریة من قری طوس پرسیدند
که بدین منزلت در علوم چگونه رسیدی ای بای وجه وصلت الیها گفت بدانچه ای لسبب آنکه هر چه ندانستم از پرسیدن آن ننگ
عار نداشتم قطعه امید عافیت آنگه بود موافق عقل و فی النسخ طبع که نبض را بطبیعت شناس بنمایی ای الطبیب الحاذق بنمایی
بیاء الخطاب بپرس هر چه ندانی که ذل پرسیدن دلیل راه تو باشد بعز دانایی حکمت
هر آنچه دانی که هر آینه ای البتة معلوم تو خواهد شد معناه بالترکی البتة معلوم اوله جق در پرسیدن آن تعجیل مکن کما قیل السؤال
ذل و قولوا ابن الطریق که حکمت را زیان دارد ای استعجال السؤال فیما یعلم بلا سؤال ولا یقتضی ذلک السؤال فیما لا یعلم فلا
ینافی ما نقله من الامام فالحکمة تأخیر السؤال فیما یعلم بدونه قطعه چو لقمان دید اندر دست داود همی آهن بمعجز
موم کرد داصله معجزه حذف تاؤه للوزن نپرسیدش ضمیر الفاعل راجع الی لقمان و ضمیر المفعول الی داود چه می سازی که
دانست فاعله ضمیر لقمان کر بی پرسیدنش معلوم کرد داصل هذا الکلام ما ذکر القاضی فی تفسیر قوله تعالی ولقد آتینا لقمان الحکمة
حیث قال و من حکمته انه صحب داود شهورا وکان یسرد الدرع فلم یسأله عنها فلما اتمها لبسها وقال نعم لبوس الحرب انت

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)